بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 30 بهمن 1395.

بحث در مورد این بود که دیه چگونه بین ورثه تقسیم می شود و چه کسانی از دیه ارث می برند. خب یک بحثی را آغاز کردیم در مورد اینکه آیا اصل اولیه در باب ارث دیه چگونه است. مراد از اصل اولیه در اینجا، مقتضای عمومات و اطلاقات اولیه است. در دو مرحله ما اینجا بحث می خواهیم بکنیم. یکی اینکه آن عمومات و اطلاقات به تنهایی اگر می بودند ما چگونه حکم می کردیم. عموماتی که در مورد ارث اموال هست. یک بحث دیگر در مورد اینکه یک سری روایات خاصه ای در مورد دیه هست و تعلیلاتی که در این روایات وجود دارد که دیه را دین از آن خارج می شود وصیت خارج می شود آیا از آن روایات با توجه به آن روایات یک مفاد جدیدی نسبت به عمومات و اطلاقات ادله ارث استفاده می کنیم یا خیر. در مرحله اول بحث کلام مرحوم صاحب جواهر را نقل کردیم. مرحوم صاحب جواهر در واقع با دو بیان خواسته بودند اثبات کنند که اصل اولیه این است که همه ورثه ارث ببرند. عرض کردم البته این بحثش در مورد خروج دین از دیه بود ولی نکاتی که در آن بحث دارند یک نکات عامی هست. بیان اول ایشان در واقع از دو مقدمه تشکیل می شود. یکی اینکه اصلا کلا بگوییم بیان ایشان دو مقدمه دارد نه بیان اول. بیان ایشان دو مقدمه دارد. مقدمه اول این است که میّت مالک دیه است. مقدّمه دوم اینکه هر چیزی که ملک میّت باشد به ارث واگذار می شود. ادله ارث شامل حال او می شود. یک صغری و یک کبری. در مورد آن صغری اش که میّت مالک دیه هست دو تا بیان می شود ذکر کرد. یک بیان اینکه چون دیه عوض از نفس است و نفس را میت مالکش است عوضش را هم باید مالک باشد. یک بیان بحث اولویت. اطراف را وقتی میّت مالک هست به طریق اولا باید دیه را هم که عوض از نفس هست مالک باشد. خب حالا ببینیم این دو مقدمه چقدر درست است و چقدر درست نیست. اول به مقدمه اول می پردازیم که این بود که میّت مالک دیه است. چرا مالک دیه است؟ به دلیل اینکه دیه عوض از نفس میّت است. و میّت مالک نفس آن است پس کأنه مالک دیه هم باید باشد. یعنی حتی دیه نفس را هم میّت مالکش می شود. بعد کأنه ملکش به ملک ورثه منتقل می شود. خب بحث این است که به چه بیانی ما باید بگوییم که میّت اصلا مالکیّت میّت نسبت به نفس خودش به چه جهت یعنی آیا یک مالکیّت اعتباری انسان نسبت به نفس خودش دارد؟ ما دلیلی داریم که انسان مالکیت اعتباری نسبت به نفس خودش داشته باشد؟ یا همچین دلیلی نداریم؟ پاسخ مطلب این است که به عنوان یک مالکیت اعتباری برای اینکه انسان مالک نفس خود، مالکیت اعتباری نسبت به نفس خودش دارد ما هیچ دلیلی نداریم. بله یک چیزی ممکن است تقریبی بشود که من در آن بحث اولویت آن را بپردازم یک مقدار روشن تر هست.

سؤال:

پاسخ: نه عقلایی دارد نه شرعی توضیحش را بعد می دهم.

خب اینکه اصلا انسان مالک نفس خودش به ملکیت اعتباری هست ما دلیل نداریم. این را من اجازه بدهید توضیح بیشترش را می دهم

سؤآل:

پاسخ: بله هر دو از بین می رود. توضیح بیشترش را بعد عرض می کنم روشن تر می شود.

خب ببینید اما این تقریب اول بر مقدمه اول را با این بیان اجمالا نپذیرفتیم اما تقریب دومش را اجازه دهید یک مقداری بیشتر توضیح بدهم آن تقریب ناتمامی تقریب اول را هم روشن تر می کند. ببینید یک شخص می گوید که من اگر کسی بر من صدمه ای وارد کند، دیه آن جنایتی که بر اطراف من وارد می شود این دیه به من پرداخت می شود. می گویند که اگر من مالک اطراف خودم نباشم به چه وجهی دیه به من پرداخت می شود؟ دیه عوض از اطراف است. مالک عوض و مالک معوّض باید یکی باشند. من باید مالک اطراف خودم باشم تا مالک اعضای بدن نباشم مالکیت نسبت به دیه معقول نیست. چون دیه عوض از اطراف هست. پاسخ مطلب این است که لازم نیست ما شخص را مالک اطراف فرض کنیم. همین که سلطه تکوینی نسبت به اطراف دارد، همین مقدار کافی است بر اینکه شخصی که یک سلطه تکوینی بر یک شیء دارد، اگر این سلطه تکوینی از آن سلب شود. عقلا بگویند چون کسی آمده است و این سلطه تکوینی من را نسبت به این شیء سلب کرده است حق دارم عوض سلب سلطه تکوینی، این دیه پرداخت شود. هیچ ملازم با این نیست که ما شخص را مالک اعضای بدن فرض کنیم. هیچ وقت هم حالا یک نکته چیزی را هم بگویم ببینید مثلا خمس که انسان می خواهد بدهد می گوید اموالی که انسان دارد مثلا باید زکات بدهد خمس بدهد یا عقلا می گویند که کسی مالی دارد باید نسبت به اموالش مالیات بدهد. هیچ کس این جور احکام شرعی یا عقلایی را نسبت به مالکیت انسان نسبت به اعضای بدن تصویر می کند؟ می گوید که یک کلیه دارم و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: حالا خمس موضوعش فایده است. ممکن است شما بگویید که این فایده نیست. آن یک مقداری موضوعش فرق درد. خود اینها کاشف از این است که اینها را هیچگونه اعتبار، یعنی احکامی که برای ملکیت عقلا و شرع بار می کند، هیچ وقت نسبت به اعضای بدن انسان که در تحت سلطه تکوینی انسان هست، هیچ وقت همچین چیزی نیست.

اینجا ممکن است شما بگویید که آیا اگر صرفا سلطه تکوینی انسان نسبت به اعضای بدن داشته باشد، باید بگویید که فروش اعضای بدن جایز نیست؟ آیا شما به این ملتزم می شوید؟ چون انسان باید چیزی را که مالک هست بفروشد و الا حق فروش ندارد. آیا فروش اعضای بدن را می خواهید بگویید که نمی شود؟ آیا به این ملتزم می شوید؟ پاسخ مطلب این است که اینکه در بیع، انسان باید حتما مالک مبیع یعنی بایع مالک مبیع باشد. و مشتری مالک ثمن باشد این ما دلیلی در بیع نداریم. نمی دانم آن بیانی که بیع یعنی مبادلت مال به مال امثال اینها یک تعبیری در مصباح المنیر فیّومی گفته است خیلی وقت ها مصباح المنیر هم برگرفته از کلمات فقها هست و یک چیز خاصی که اصلا در بیع شرط آن این باشد که حتما مالیت داشته باشد و مال طرف باشد نیست. بله یک مطلبی هست آن این است که بایع باید نسبت به مبیع حق تملیک داشته باشد. نه اینکه مالک باشد. یک مالکیت بالفعل داریم و یک حق تملیک داریم. حق تملیک باید داشته باشد و الا هر کسی هر چیزی را نمی تواند بیع کند. کسی که حق تملیک دارد می تواند بفروشد. خب این حق تملیک یک حق عقلایی و شرعی هست که به تبع سلطه تکوینی انسان بر یک شیء وجود دارد. یعنی وقتی من سلطه تکوینی نسبت به اعضای بدن دارم، عقلا این حق را به من میدهند که این اعضای بدن خود را به دیگری منتقل کنم. حق انتقال و حق تملیک به غیر را به انسان می دهم. این حق تملیک من جمله جاهایی که اثر دارد که انسان مالک نیست ولی حق تملیک دارد در بیع ما فی الذمه و انتقال ما فی الذمه است. یک بنده خدایی می آید سلفا یک شیئی را معامله می کند. هزار کیلو گندم سلفا به طرف می فروشد. ایا من الآن مالک هزار کیلو گندم هستم؟ حالا فرض کنید در میوه جاتی که بعدا می خواهد بیاید. مواردی که سلف صحیح است در مقام بیان اینکه کجا صحیح هست یا نیست نیستم. جایی که انسان سلفا یک شیئی را معامله می کند. آیا مالک هست نسبت به آن یا نه الآن جزو ملک من نیست ولی به اعتبار اینکه می توانم آن را تحصیل کنم. قدرت بر تحصیل آن شیء در اینده عقلائا به من حق می دهد که بتوانم آن شیء را به ذمه خودم بگیرم. و الا اینگونه نیست که جزو ملک های من چیزهایی که در آینده معامله می کنم. همین جور بحث نسیه. وقتی مشتری یک چیزی را نسیه می خرد در واقع مالک ذمه خودش به آن معنا ملکیت اعتباری که نیست که یکی از ملکیت های من این است که من می توانم خانه های بسیاری را نسیتا بخرم. این همه ملک دارم. نه، من حق دارم که اینها را به ذمه خودم قرار بدهم به اعتبار اینکه من می توانم ولو نوعاحالا البته در مورد سرف و سلم لازم نیست که قدرت شخصیه به آن معنا وجود داشته باشد. ولو به اعتبار اینکه حالا کسی که عاجز هم هست می تواند سلفا بفروشد یا نسیتا معامله کند لازم نیست که حتما حالا در مقام این جهتش نیستم که حق تملیک چه شرایطی دارد. غرض من این است که کسی که یک مالی را به غیر انتقالف می دهد لازم نیست که مالک آن مال باشد. همین که حق تملیک آن مال به غیر داشته باشد کفایت می کند. حق تملیک یک مال به غیر به اعتبار قدرت تکوینی هست که من بر این شیء دارم. ولو قدرت تکوینی نوعیه. در بیع سلف در بیع نسیه و در همین مثلا معامله اعضای بدن هم از همین قسم است. چون من مالک تکوینی اعضای خودم هستم، این باعث می شود که من بتوانم این اعضای بدن خودم را به غیر منتقل کنم. در مورد ملکیت نسبت به کل بدن هم همین جور است. ملکیّت نسبت به کل بدن نه اینکه من یک ملکیّت اعتباریه نسبت به کل دارم. کل بدن در اختیار من هست. الناس مسلطون علی انفسهم. انسان ها نسبت به خودشان مسلط هستند. این تسلطی که انسان بر خودش دارد، حالا البته انجا چون طرف نمی تواند کل اعضای خود را به دیگری انتقال بدهد ولی این مالکیت تکوینی نسبت به کل بدن باعث می شود که در قبال آن شارع مقدس برای کسی که اگر کسی این ملکیت تکوینی را از من سلب کند، شارع به عهده او می گذارد که چیزی به من بدهد. بنابر این اینجور نیست که به اعتبار مالکیّت اعتباری نسبت به بدن این ملکیت به من داده می شود. نه! این دیه چون عوض همان مالکیت تکوینی بدن هست نه مالکیت اعتباری. خب این را داشته باشید. خب اینکه حالا ممکن است شما بگویید نتیجه این بحث ها این نیست که شما بگویید دیه ملک میّت نیست. به هر حال میّت مالکیّت تکوینیه نسبت به خودش داشته است، این مالکیّت تکوینیه از میّت سلب شده است و دیه هم ععوض مالکیّت تکوینی نسبت به خودش است. لازم نیست که حتما مالکیّت اعتباری تصویر کنید. این مالکیت تکوینیه نسبت به او بوده است بنابر این همین در قبال او ما بگوییم که دیه را شارع در قبال این مالکیت تکوینیه اعتبار کرده است. پاسخ مطلب این است که اینکه آیا اعتبار دیه این عوضیّتی که شما تصویر می کنید به این اعتبار هست چون ممکن است به این اعتبار نباشد. این نکته را توجه فرمایید، در مورد اعضای و جوارح، من مالک اعضا و جوارح هستم. شارع مقدس می گوید که کسی که این اعضا و جوارح را از من سلب کرد و سلطه تکوینی من بر اعضا وجوارح را از من زائل کرد باید یک چیزی به من بپردازد. در اعضا و جوارح درست است. ولی آیا حتما در مورد کل نفس هم شارع به این اعتبار چون ملک تکوینی داشتن بر کل بدن دیه را ثابت کرده است؟ این خیلی ثابت نیست. ممکن است شارع مقدس اصلا مستقیما دیه را برای ورثه ثابت کرده باشد. به این معنا بگوید که این ورثه نسبت به آن میّت می توانستند از آن میّت منتفع شوند. یک نوع انتفاع ورثه نسبت به آن میّت از اینها سلب شده است و شارع مقدس می گوید شما که می توانستید از آن میت منتفع شوید به جای آن من دیه را قرار دادم. اینکه دیه حتما عوض مالکیت تکوینی میّت نسبت به نفس خودش هست ثابت نیست. حالا می گویم روایات خاصه را بگذاریم کنار. ما بودیم و نفس دیه، دیه ممکن است به اعتبار این است که من بچه پدرم هستم. از پدرم می توانستم بهره مند شوم. می گوید که آمده ای این حقّ انتفاع که من وارث نسبت به مورث می توانستم داشته باشم از من گرفته ای. بنابر این شارع دیه را از این باب مستقیما برای وارث قرار داده باشد. حالا بر کدام وارث قرار داده است باید این را در ادله ببینیم. ممکن است برای وارث أبی قرار داده باشد برای وارث أمی قرار نداده باشد. به هر حال ببینید یک سری انتفاعاتی اشخاص یعنی از این کسی که از دنیا رفته است جامعه برخوردار می شده است خودش از این بهره مند می شده است. پسرش بهره مند می شده است دوستش بهره مند می شده است این شخصی که بود است منشأ خیرات برای خیلی ها بوده است. شارع مقدس کدام یک از اینها را ملاحظه کرده است و به اعتبار آنها دیه را قرار داده است؟ خیلی از ادله دیه اولا و بالذّات استفاده نمی شود که دیه به ازای چیست. خب ممکن است شما بگویید که از تعبیر النفس بالنّفس استفاده کنید. بگویید که النّفس بالنّفس که بعضی از فقها هم دارند که حالا البته النفس بالنفس اصلش مال قصاص است ولی ما بگوییم که دیه هم بدل همین قصاص هست و اینگونه استدلال کنیم. بگوییم که در واقع جایی که طرف دیه می گیرد، دیه بدل نفس است. چون من یک نفس را از بین برده ام، در قبال او یک نفس از من باید جای آن را پر کند. در واقع چون آن میّت مالک نفس خودش بوده است، شارع مقدس میّت را مالک نفس قاتل قرار داده است به تبع مالکیت میت نسبت به نفس قاتل، مالکیتش نسبت به عوض نفس قاتل که دیه هم باشد قرار گرفته است. مثلا اینگونه تقریب کنیم.

سؤال:

پاسخ: عوض نفس قاتل بله. یعنی ابتدائا نفس قاتل عوض نفس مقتول است. دیه هم عوض نفس قاتل است. یعنی عوض العوض که در کلام جواهر هم تعبیر می کند می گوید عوض العوض است. اینگونه بحث را دنبال کنیم

سؤال:

پاسخ: خطایی هم عین همین است بگوییم خطایی هم در واقع به اعتبار اینکه از جهت عمد و خطا از این حیث که نحوه اعتبار دیه اش متفاوت نیست فقط خطئی مستقیم اول حق نسبت به نفس دیگری قرار نداده است مستقیما دیه را یک چیز مستقیم است یعنی دیه عوض نفس قاتل نیست. مستقیم عوض نفس مقتول است. مثلا اینگونه بخواهیم تقریب کنیم. اینجا یک نکته ای ابتدائا عرض کنم، کلمه نفس دو تا اصطلاح دارد دو تا معنا دارد. گاهی اوقات به معنای جان هست و گاهی اوقات به معنای خود است. یک موقعی می گوییم که چون جان یک نفر از بین رفته است، باید چون قاتل جان مقتول را گرفته است، در ازای جان مقتول جان قاتل قرار می گیرد. یک جور اینگونه است. یک موقعی ما می گوییم که چون قاتل از مقتول خودش را گرفته است پس مقتول هم خود قاتل را می تواند مطالبه کند. اگر نفس را اینجا به معنای دوم بگیریم، درستی این تقریب درست است. یعنی اعتباری که اینجا هست می گوید که چون قاتل از مقتول خودش را سلب کرده است، پس مقتول هم می تواند از قاتل خودش را مطالبه کند. ولی روشن نیست به این معنا باشد. اگر نگوییم ظاهرش این است که نفس اینجا به معنای جان است کما اینکه عین، نفس ظاهرا به معنای جان است. اگر به معنای جان باشد، اینکه شارع مقدس مالک جان را چه کسی فرض کرده است استفاده نمی شود. در مورد اعضای بدن خب مشخص است عین و مجرد اینکه مثلا عین و اطراف بدن را مالکش را خود مجنی علیه قرار داده است لازمه اش این نیست که در قتل نفس مالک را مقتول قرار داده باشد. مالک که می خواهم بگویم یعنی ملکیت ولو تکوینی. یعنی اینگونه نیست که بگوییم چون مقتول، نسبت به جان خودش سلطه تکوینی دارد، و قاتل این سلطه تکوینی را از مقتول سلب کرده است، پس شارع دیه قرار داده است پس این دیه عوض از چیزی است که برای مقتول بوده است پس بگوییم که این دیه هم به ملک مقتول می آید. در مورد آن مقدمه اول داریم صحبت می کنیم. این خیلی روشن نیست که دیه به اعتبار شرعی دیه نفس حالا دیه اعضا و جوارح، شارع مقدس آن را ملک مقتول فرض کرده است. به اعتبار اینکه آن سلطه تکوینی مقتول بر اعضا و جوارح را معوّض قرار داده است. آن را معوّض دانسته است و عوضش هم به مقتول داده می شود. اما در مورد نفس آیا همچین اعتباری هست خیلی واضح نیست باید ادله دیگر را ملاحظه کرد که ببینیم چگونه است.

سؤال:

پاسخ: اگر خود باشد یعنی خود چه کسی را گرفته ای؟ خود مقتول را. می گوید چون من از مقتول خودش را سلب کردم پس حق دارم از قاتل خودش را سلب کنم. بحث این است که دیه عوض از آن حق قصاص است. حق قصاص به اعتبار این است که من قاتل از مقتول خودش را گرفته ام پس مقتوی می تواند از من قاتل خودم را بگیرد. خود مقتول که نیست ورثه به جای مقتول است. یعنی ورثه نائب مناب مقتول هستن و الا اولا و بالذات آن کسی که حق قصاص دارد مقتول است. وقتی او حق قصاص دارد پس حق دیه هم که عوض از قصاص هست برای مقتول است.

سؤال:

پاسخ: نه جان باشد ممکن است به اعتبار این بادش که من ورثه نسبت به جان پدرم حق دارم.

سؤال:

پاسخ: دارد نه اینکه ندارد. ولی باید دید که شارع کدام را معوّض فرض کرده است. خود واضح است که چیست. خودش مشخص است. اما اگر جان فرض کردیم اینکه شارع چه کسی را مالک این جان قرار داده است. ملکیت تکوینی مرادم است. سلطه تکوینی چه کسی را که اینجا سلب شده است در نظر گرفته است؟ من که ورثه هستم سلطه تکوینی که می خواهم بگویم یعنی نسبت به آن و اصلا عوض سلطه تکوینی است یا عوض این است که من می توانستم از آن مورث بهره مند شوم؟ ممکن است عوض بهره مندی وارث از میّت باشد. خیلی چیز واضحی نیست که حتما دیه به جای سلطه حالا بگویید که ورثه نسبت به پدر و مادرشان سلطه تکوینی ندارند خب بله عیب ندارد. سلطه تکوینی هم ندارند ولی به هر حال یک انتفاعی از او می برند. یک نفعی برای ورثه از جانب او متصوّر هست. شارع مقدّس می گوید که شما که ین نفع از شما سلب شده است بیا به جای آن دیه. این می تواند باشد.

سؤال:

پاسخ: میشود نمی خواهیم بگوییم که نمی شود ولی می خواهیم بگوییم که تعیّن ندارد. جان باشد احتمالات مختلف است. ممکن است معوّض را میّت در نظر گرفته باشد شارع ممکن است معوّض را ورثه در نظر گرفته باشد ممکن است معوّض را بعض الورثه در نظر گرفته باشد. همه جورش احتمال دارد. ورثه که مالک خود آن نیست. خود یعنی اصلا می دانی یعنی چه؟! خود یعنی خود! معنای خود روشن است.

این پس به نظر می رسد که این مقدمه اول که میّت حالا چه مقدّمه اول را به این اعتبار بگیریم که چون میّت سلطه تکوینی بر خودش دارد، حالا بر جانش دارد حالا تعبیر کنیم. یا سلطه اعتباری بر مالش دارد پس بنابر این باید دیه اولا بیاید در ملک او. نه همچین ملازمه ای اینجا ما نداریم. این یک مطلب. نکته دیگر اینکه ممکن است ما اصلا بگوییم ولو ذاتا شخص مالک است حالا این را فردا توضیح می دهم. شخص ممکن است که ما بگوییم سلطه تکوینی بر خودش دارد یا سلطه اعتباری بر خودش دارد ولی وقتی مرد، کشته شد، دیگر شارع اینجا نمی تواند که عوض آن را در ملک او قرار دهد. یعنی این عقلایی نیست که عوض آن را در ملک او قرار دهد. یک موقعی می گوییم که اصلا معلوم نیست که معوّض آن سلطه تکوینی باشد. یک موقعی می گوییم که مانعی ندارد که معوضش یعنی نسبت به سلطه تکوینی انسان نسبت به نفس خودش یا سلطه اعتباری اصلا فرض کنید ولی اینها همه در صورتی هست که در حال حیات بود اما وقتی خودش مرده است آیا آنجا یک ملکیت آنا ما عقلا فرض می کنند؟ شارع آنجا فرض می کند؟ این توضیحش باشد برای فردا

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد